

گفت و گو با عاملان قتل زوج خیر

ضربتی پیرزن و پیرمرد را کشتیم!

محمد غمخور

تپش

کامران و احسان نام دو قاتلی است که زوجی را در کرج کشتند و در صفحه قبل رئیس اداره مبارزه با جرایم جنایی پلیس آگاهی پرونده شان بود. در این صفحه به گفت و گو با آنها پرداخته ایم و از نقشه شان برای قتل و روزهایی که با کابوس دستگیری قصاص زندگی می کردند، گفتند.

❖ کامران تو طراح قتل بود؟
نه دو نفری این کار را کردیم.

❖ چه شد تصمیم به این قتل گرفتید؟

بیکاری، بی پولی و وسوسه. با احسان پیر عمه، پیردایی بودیم. احسان پیش من آمد و از مشکلات زندگی اش گفت. وضع مالی اش خراب بود. می گفت پول ندارد حتی نان بخرد.

❖ مقتولان را می شناختی؟

با مرد سالخورده از سال ۸۲ همکار بودم و در این مدت نسبت به هم شناخت پیدا کرده بودیم.

❖ نقشه تان چه بود؟

وقتی فهمیدیم قصد فروش ماشینش را دارد، با او قرار گذاشته و نقشه را اجرا کردیم. چند بار از او ماشین خریده بودم. هر بار حدود یک میلیون تومان سود می کردم. او چندی قبل خانه اش را فروخته بود و می دانستم بخشی از پول را تبدیل به ارز و طلا کرده است. به همین دلیل فکر می کردم یک شبه می توانیم پولدار شویم. مقتول با من تماس گرفت و خواست به دیدنش بروم تا هم ماشینش را بفروشم و هم برای خانه ای که در هشتگرد خریده بود، مشتری پیدا کنم. من و احسان هم راهی خانه اش در هشتگرد شدیم. وقتی به آنجا رسیدیم و حرف زدیم، احسان پیشنهاد داد، پولش را بزنیم و برویم و خواست برای فردا قرار بگذاریم. روز دوم که به آنجا رفتیم میله ای با خودش آورد تا به سرش بزنیم و پول هایش

بعد از قتل دوم به جست و جوی خانه پرداخته و ۱۳۰۰ دلار و دو سه تیکه طلا سرقت کردیم.

❖ پول نبود؟

حدود سه میلیون تومان پول نقد در خانه پیدا کردیم و برداشتیم.

❖ طلاها را چقدر فروختی؟

حدود ۹۰ میلیون تومان سهم من شد.

❖ ارزش داشت؟

نه. اشتباه کردیم. شاید باورتان نشود بعد از قتل ها پشیمان شدیم و عذاب وجدان گرفتیم.

❖ چرا خودتان را تسلیم نکردید؟

ترسیدیم.

❖ در این مدت به نگرانی فرزندان مقتول فکر نکردید؟

برای این که نگران نشوند با گوشی مقتولان برای فرزندان شان پیام فرستادیم که راهی ترکیه شدیم و نمی توانیم به گوشی جواب دهیم.

❖ این زوج هر روز با فرزندان شان تماس داشتند، فکر می کردید

این پیام را باور می کردند؟

راه دیگری نداشتیم. این کار به فکرمان رسید و اجرا کردیم.

❖ در این مدت به محل دفن اجساد رفتید؟

نه. می رسیدیم. البته من که به شهر دیگری رفته بودم.

❖ فکر می کردید دستگیر شوید؟

هر روز منتظر بودیم ماموران سر برسند.

❖ با فرزندان مقتول روبه روه شده ای؟

دخترشان را دیدم.

❖ واکنشش چه بود؟

درخواست قصاص کرد و گفت رضایت نمی دهد. امیدوارم یک فرصت دیگر به ما بدهند تا بتوانیم جبران کنیم. ما قبول داریم اشتباه کردیم و از کار خود پشیمانیم. امیدوارم آنها هم ما را ببخشند.

❖ خودت جای آنها بودی، می بخشیدی؟

من جای آنها نیستم اما سعی می کردم ببخشم.

❖ سابقه کلاهبرداری داری؟

چند سال قبل خانه ای را خریدم و پولش را پرداخت کردم اما قیمت ملک ناگهان افزایش پیدا کرد و فروشنده ادعا کرد من امضا جعل کردم و زمین را نفروخته است.

❖ حرف آخر.

از فرزندان مقتول می خواهم ما را ببخشند.

را تصاحب کنیم. وقتی به آنجا رسیدیم، حوالی ظهر بود. من جلوتر از احسان و مهندس راه می رفتم. احسان در راه پله ها ضربه ای به پشت مهندس زد. خودم را به آنها رساندم. پیرمرد درخواست کمک کرد، من دستم را جلوی دهانش گرفتم تا سروصدا نکند. احسان بعد پایش را روی گلولی او گذاشت و خفه اش کرد. من فکر می کردم مغزم قفل کرده بود. قرار نبود او را بکشیم.

❖ اما نقشه تان این طور نشان می دهد که از همان ابتدا نقشه

قتل داشتید؟

(سکوت متهم)

❖ مقتول فرد خیری بود، چرا از او کمک نگرفتی؟

او خیلی خیر و مهربان بود اما نمی دانم چرا آن زمان فکر می کردم.

❖ با جسد چه کردید؟

بعد از قتل ترسیده بودیم و چند دقیقه ای صبر کردیم. پلاستیکی از پارکینگ آوردیم و جسد را داخل آن گذاشته و بعد داخل ملحفه ای پیچیدیم و زیر تخت مخفی کردیم.

❖ همسر پیرمرد را چطور کشتید؟

حدس می زدیم او از قرار ما با همسرش مطلع باشد و پول ها هم در خانه شان باشد. آنها در خانه ای در گوهردشت زندگی می کردند و خانه ای هم در هشتگرد داشتند. زمان قتل ها پیرمرد در هشتگرد بود و همسرش در گوهردشت. خلاصه چند کارتن دست گرفتیم و زنگ خانه را زدیم و به آن زن گفتیم حاج آقا گفته این بسته ها را داخل خانه قرار دهیم. او هم اعتماد کرد. وقتی وارد خانه شدیم، از او یک لیوان آب خواستیم. وقتی به آشپزخانه رفت، پسر عمه ام ضربه محکمی به سرش زد. بعد با دست گلویش را فشار داد. بعد از چند ثانیه گفت خسته شده و از من خواست گلولی آن زن را بگیرم. وقتی گلویش را گرفتم، نفس نمی کشید. رفتیم آشپزخانه آب خوردیم.

❖ جسد این زن را هم در خانه رها کردید؟

نه. چند کیسه زباله پیدا کردیم و آن را هم مثل جسد شوهرش بستیم. چند ساعتی در خانه ماندیم تا اوضاع آرام شود و بعد جسد را در میان رو میزی قرار داده و به داخل صندوق عقب خودروی مقتول انتقال دادیم و ماشین را در پارکینگ عمومی در شهریار پارک کردیم. روز بعد سراغ ماشین آمده و آن را به خانه هشتگرد برده و با حفر دو قبر در خانه، جسد این زوج را در کنار هم دفن کردیم.

❖ سرقت هم کردید؟

بیکار شدم؛ قتل کردم

در یک شرکت راهسازی بودم. بیکار شدم. بیکاری و بی پولی باعث شد دست به این کار بزنم. یعنی هر کسی بیکار و بی پول شد باید قتل انجام دهد؟ نه. من سه دختر دارم که آینده آنها و بیکاری ام باعث شد کاری انجام دهم که خانواده ای داغدار شوند. الان آینده دخترانت را تامین کردی؟ نه. همه چیز خراب شد. آبرویم پیش آنها رفت. آینده آنها را خراب کردم. بعد از قتل با کامران دیدار داشتی؟ نه. بعد از کشتن این زوج از هم جدا شدیم.

احسان کم حرف است و حوصله ای برای پاسخ دادن به پرسش ها ندارد. در برابر سؤال ها یا کوتاه جواب می دهد یا سعی می کند با سکوت از کنار آن بگذرد. تو قتل ها را انجام دادی؟ پیرمرد امن کشتیم اما وسط کشتن پیرزن، کامران کمکم کرد و گلولی او را فشار داد. کشتن انسان ها برای راحت است؟ نه. اما به جایی رسیده بودم که به عواقب کاری که می کردم فکر نمی کردم. شغلش چه بود؟



چند کارتن دست

گرفتیم و زنگ خانه

را زدیم و به آن زن

گفتیم حاج آقا گفته

این بسته ها را داخل

خانه قرار دهیم. او هم

اعتماد کرد. وقتی وارد

خانه شدیم. از او یک

لیوان آب خواستیم.

وقتی به آشپزخانه

رفت، پسر عمه ام ضربه

محکمی به سرش زد

